

ملال

Martin Heidegger

The Fundamental Concepts of Metaphysics: World, Finitude, Solitude,
Part 1, "Awakening a Fundamental Attunement in Our Philosophizing",
Translated by William McNeill and Nicholas Walker
Indiana University Press, 2001

این کتاب ترجمه‌ای است از بخش اول کتاب مفاهیم بنیادین مابعدالطبیعه با
عنوان «بیدارکردن حال‌مندی‌ای بنیادین در فلسفه‌ورزی ما»

سرشناسه: هایدگر، مارتین، ۱۸۸۹-۱۹۷۶ م

Heidegger, Martin

عنوان و نام پدیدآور: ملال: بخش اول از کتاب مفاهیم بنیادین مابعدالطبیعه: جهان،

تنهایی، تنهایی/مارتین هایدگر؛ ترجمهٔ مریم هاشمیان

مشخصات نشر: تهران: نشر کرگدن، ۱۴۰۲

مشخصات ظاهری: ۱۷۶ ص

شابک: 978-622-7765-23-6

موضوع: مابعدالطبیعه

شناسهٔ افزوده: هاشمیان، مریم، ۱۳۶۰-، مترجم

رده‌بندی کنگره: BD۱۱۸

رده‌بندی دیویی: ۱۱۰

شمارهٔ کتاب‌شناسی ملی: ۸۸۹۵۵۹۴

ملال

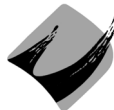
بخش اول از کتاب

مفاهیم بنیادین مابعدالطبیعه: جهان، تناهی، تنهایی

مارتین هایدگر

ترجمه

مریم هاشمیان



نشرکردن

همه حقوق برای نشر کرگدن محفوظ است.
www.kargadanpub.com
[telegram.me/kargadanpub](https://t.me/kargadanpub)
[instagram.com/kargadan.pub](https://www.instagram.com/kargadan.pub)



مجموعه فکر و زندگی - ۶
دبیر مجموعه: مالک حسینی

ملال

نویسنده: مارتین هایدر

مترجم: مریم هاشمیان

مدیر هنری: سحر ترهنده

ناظر چاپ: علی محمدپور

لیتوگرافی: نقش سبز

چاپ و صحافی: زعفران

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۷۷۶۵-۲۳-۶

چاپ اول: ۱۴۰۲

تیراژ: ۵۰۰ نسخه

یادداشت دبیر مجموعه

فکورتربین انسان‌ها اعتقاد داشته‌اند که انسان بودن انسان به فکر است و انسان هرچه زندگی را بیشتر به فکر کردن بگذرانند بهرهٔ بیشتری از انسان بودن دارد و هرچه کمتر و کمتر به این فعالیت شریف مشغول باشد به دیگر هم‌جنسان خود - که همان حیوانات عزیز باشند - نزدیک و نزدیک‌تر می‌شود. این اعتقاد، اگر حقیقت محض هم نباشد، دور از حقیقت نیست.

اما واقعاً از میان حیوانات فقط انسان می‌تواند فکر کند؟ پاسخ مثبت دادن به این پرسش هم جهالت می‌خواهد هم جسارت؛ و نویسنده از اولی هرچه بخواهد دارد، از دومی نه. پدیده‌ای به اسم «فکر کردن»، و چیزی به اسم «فکر»، پیچیده‌تر از آن (شده) است که بتوان به‌سادگی حکمی درباره‌اش صادر کرد. این‌طور که پیداست، حتی فعالیتی که بیش از هر فعالیت دیگری انسان را از هم‌جنسانش متمایز می‌کند و جوهی حیوانی هم دارد؛ فکر کردن فقط حاصل جنبه‌های اختصاصی انسان نیست، بلکه وابسته به جنبه‌های مشترک او با سایر حیوانات نیز هست. حداکثر چیزی که عجلتاً می‌توان جسارت کرد و گفت این است که برخی از گونه‌های فکر کردن اختصاص به انسان دارند و سایر حیوانات را به حریمشان راهی نیست.

ولی کدام گونه‌های فکر کردن اختصاص به انسان دارند؟ شاید «فلسفه» اولین گونه‌ای باشد که به ذهن برسد؛ فلسفه: انتزاعی‌ترین شیوهٔ فکر کردن و لابد از همین رو خالص‌ترین و غیرحیوانی‌ترین شیوه. و حال آیا واقعاً شیوهٔ یکسانی وجود دارد که آن را، و فقط آن را، باید «فلسفه» نامید؟ اگر نه جهالت تاریخی، انحصارطلبی و تمام‌خواهی فکری و فلسفی لازم است تا به این پرسش پاسخ مثبت بدهیم. فلسفه‌ورزی شیوه‌های گوناگونی داشته است و به تناسب همان شیوه‌ها وارد حیطه‌ها و موضوعات مختلف شده است؛ و، به اقتضای آزاداندیشی فلسفی نیز که شده، باید تنوع روشی و موضوعی را در فلسفه‌ورزی به رسمیت شناخت و قدر نحله‌ها و مکاتب مختلف و بعضاً مخالف را دانست.

اما فکر فلسفی، با همهٔ تنوعش و همهٔ شرافتش، البته که یگانه شیوهٔ فکر کردن نیست و حاصل فعالیت فکری انسان صرفاً در آثار فلسفی بروز نیافته است. آیا ارزش بسیاری از آثار ادبی، از این حیث، کمتر از ارزش مهم‌ترین آثار فلسفی است؟

توجه به این نکته خصوصاً برای ما ایرانیان اهمیت دارد، آن هم به دو دلیل: اول اینکه تفکر نیاکان نیک‌اندیش ما عمدتاً در آثار غیرفلسفی بروز یافته است - به‌رغم سنت فلسفی دیرپا و نسبتاً غنی و پویایی که داشته‌اند؛ و اگر ما طالب فکر هستیم، نباید از آثار غیرفلسفی و خصوصاً ادبی‌مان غافل بمانیم. دوم اینکه در دهه‌های اخیر - خوشبختانه - رغبت فراوانی به فلسفه و آثار فلسفی نزد ما وجود داشته است؛ و اگر ما حقیقتاً طالب فکر هستیم، نباید فلسفه‌دوستی ستایش‌برانگیز ما به فلسفه‌زدگی تبدیل شود و موجب غفلت از دیگر شیوه‌های فکری و سایر حیطه‌های علوم انسانی باشد.

باری، انسان فکر می‌کند و به همه‌چیز هم فکر می‌کند - حتی اگر در این کار از پس همه‌چیز برنیاید و در نهایت به این نتیجه برسد که برخی چیزها اساساً خارج از قلمرو فکر او هستند. انسان به این هم فکر می‌کند که زندگی‌اش - حتی زندگی فکورترین انسان - صرفاً به فکر کردن نمی‌گذرد و نمی‌تواند هم بگذرد، و زندگی‌اش خیلی بیش از آنچه تصور می‌کرده شبیه زندگی هم‌جنسان عزیز است؛ و صد البته که انسان بودن او، و فرقی با آنها، از جمله به همین هم هست که این شباهت را نیز تشخیص می‌دهد. انسان به همه‌چیز فکر می‌کند و زندگی انسان و جنبه‌ها و حیطه‌های مختلف این زندگی - از جمله حیوانی‌ترین‌شان - از چیزهایی است که انسان مدام درباره‌اش فکر کرده است. و مگر نباید چنین باشد؟ ضروری‌تر از زندگی خود انسان برای فکر کردن او چیست، و اگر قرار باشد فکر انسان (با همه‌جمله‌هایش، از جمله فلسفه) به کار زندگی خودش نیاید، دیگر قرار است به چه کاری بیاید؟

مجموعه «فکر و زندگی» نتیجه‌چنین نگاهی به فکر انسان و نسبتش با زندگی اوست. آثاری که در این مجموعه منتشر خواهد شد هم منعکس‌کننده تفکر درباره زندگی انسان و جنبه‌ها و حیطه‌های مختلف آن است، هم به خواننده کمک می‌کند به اندیشه‌هایش جهت ببخشد، بهتر فکر کند و - شاید - به زندگی خود سامانی بدهد و آن را بهتر بگذراند.

برای مادرم
مقام امن و می بی غش و رفیق شفیق
- مترجم

فهرست

- پیش‌گفتار مترجم - - - - - ۱
۱. وظیفه بیدارکردن یک حال‌مندی بنیادین و نشان حال‌مندی بنیادین پوشیده در دازاین معاصر ما - - - - - ۵
۲. نخستین شکل ملال: ملول‌شدن از چیزی - - - - - ۳۱
۳. دومین شکل ملال: ملول‌بودن از چیزی و وقت‌گذرانی متعلق به آن - - - - - ۷۳
۴. شکل سوم ملال: ملال عمیق به‌مثابه «آدم را ملول می‌کند» - - - - - ۱۰۹
۵. پیرسش مربوط به یک ملال عمیق خاص به‌مثابه حال‌مندی بنیادین دازاین معاصر ما - - - - - ۱۴۹
- واژه‌نامه فارسی-انگلیسی-آلمانی - - - - - ۱۶۱
- نمایه - - - - - ۱۶۵

پیش‌گفتار مترجم

اثر پیش‌رو ترجمهٔ یک بخش کامل از کتاب مفاهیم بنیادین مابعدالطبیعه: جهان، تناهی، تنهایی است. این کتاب متن درس‌گفتار ۱۹۲۹-۱۹۳۰ هایدگر و مشتمل بر دو بخش اصلی و پیش از این دو، مبحثی با عنوان «ارزیابی مقدماتی» است. «ارزیابی مقدماتی» که کمترین صفحات کتاب را به خود اختصاص داده بر هدف این درس‌گفتار و جهت‌گیری آن متمرکز است. بخش اول به «بیدارکردن یک حال‌مندی بنیادین در فلسفه‌ورزی ما» معطوف است و ملال همان حال‌مندی بنیادینی است که باید بیدار شود. بخش دوم «پرسش‌هایی مابعدالطبیعی» را مطرح می‌کند که باید از «حال‌مندی بنیادین ملال عمیق» بسط یابند. در واقع، به نظر هایدگر، طرح این پرسش‌ها - پرسش از جهان، تناهی و تنهایی - بدون طرح مسئلهٔ ملال و به طریق اولی، ملال عمیق، ممکن نیست. اینها نیز پرسش‌هایی دل‌بخواهی نیستند، بلکه دقیقاً در حال‌مندی بنیادین ملال عمیق آشکار می‌شوند و در همین حال‌مندی وحدت می‌یابند. به تعبیری، طرح بحث ملال برای پرداختن به این پرسش‌هاست که ضرورت می‌یابد.

قصد ما این بود که صرفاً بحث ملال از مفاهیم بنیادین مابعدالطبیعه: جهان، تناهی، تنهایی را منتشر کنیم، اما آوردن مباحث مربوط به ملال بدون فصل‌های ابتدایی بخش اول کتاب - که به ذات فلسفه یا مابعدالطبیعه و جهت‌گیری فلسفه به سمت این سه پرسش و نیز به سمت مسئلهٔ ملال می‌پردازد - بحث را

از زمینه آن جدا و مخاطب را از فهم ساختار کلی بحث هایدگر محروم می‌کرد. بنابراین، بخش اول را به‌طور کامل ترجمه کردیم و دخل و تصرف ما در مقصود هایدگر و نظم کتاب او چنان است که به جهت تمرکز کارمان بر مبحث ملال، «ارزیابی مقدماتی» و بخش دوم را در کتاب حاضر نگنجانده‌ایم، چه به‌زعم ما به سیر بحث در باب ملال خللی وارد نمی‌کند و مقصود ما را، یعنی واکاوی ملال از منظر هایدگر، برآورده می‌کند.

اما ماجرای ترجمه کتاب بازمی‌گردد به قریب چهار سال پیش که دوست و همکارم دکتر مهدی ربی تصمیم گرفت در رساله دکتری‌اش بر ملال و ظهور و بروزش در آثار چخوف تمرکز کند و از من خواست چند فصل از کتاب هایدگر، مفاهیم بنیادین مابعدالطبیعه: جهان، تناهی، تنهایی، را که مشخصاً به مسئله ملال می‌پرداختند ترجمه کنم. قرارمان همین بود. اما پیش‌تر که رفتیم، استاد عزیزمان، دکتر مالک حسینی، پیشنهاد کردند کتاب را در مجموعه «فکر و زندگی» نشر کرگدن کار کنیم. بنابراین، باید در ترجمه بازنگری اساسی می‌کردم. کتاب از متن انگلیسی ترجمه شده بود، اما ابهاماتی در ترجمه وجود داشت که بدون مراجعه به متن آلمانی رفع‌شدنی نبودند. استاد زحمت بازبینی بر اساس متن آلمانی را تقبل کردند و از این بابت بی‌حد از ایشان سپاسگزارم. در واقع، اگر لطف ایشان نبود، در مترجمی که نه تخصصی در هایدگر دارد و نه تبحری در زبان آلمانی، جسارت ترجمه هایدگر نبود. پیشنهادهای استاد را در حد فهم و بضاعت در متن اعمال کردم و البته مسئولیت تمام کاستی‌های احتمالی آن بر عهده من است.

از این مختصر پیداست که کار ترجمه این کتاب بدو از سر دغدغه‌مندی در باب مسئله ملال آغاز نشد. اما انتشار این ترجمه بی‌تردید بخشی از یک برنامه فلسفی مشخص بوده است که در نام مجموعه «فکر و زندگی» متجلی است. به‌علاوه، وقتی کار جدی شد و ناچار با آن دست‌و‌گریبان شدم - و معنای دست‌و‌گریبان شدن با هایدگر را آن‌که هایدگر خواننده خوب و آن‌که هایدگر ترجمه کرده بهتر می‌فهمد - ماجرا صورت دیگری گرفت. کیست که یک بار در طول حیات، ملال را، شکلی از آن را، تجربه نکرده باشد؟ کیست که تجربه‌گریز از ملال را ولو یک بار در خود سراغ نکرده باشد؟ پس ماجرا بدل شد به واکاوی فلسفی امری هم‌زمان شخصی و جمعی.

و این برای کسی که زندگی‌اش را به فلسفه دوخته به‌کفایت برانگیزاننده هست، خاصه که هایدگر در این کتاب انسان را تا تاریک‌ترین ژرفنای هستیش می‌کاود و نسبت او را با ملال تبیین می‌کند.

هایدگر در این بررسی، نه انسان را از متن فرهنگ و تاریخش بیرون می‌کشد و منفصل از هر پیشینه‌ای می‌کاود، نه او را از فردیت و یگانگیش جدا می‌کند تا برایش نسخه‌ای کلی و همگانی بپیچد. درواقع، هایدگر خصم این هر دو روش است. بدین‌سان، ملال کتابی نیست که دستوالعملی برای رهایی از ملال در اختیار مخاطب بگذارد، بلکه شهامت ما را برای رویارویی با عمیق‌ترین شکل ملال می‌طلبد. این کتاب برکنار از هر جهان‌بینی یا ایدئولوژی، به دور از هر مُد فرهنگی یا نحلهٔ فکری، که مدعی حل معضلات انسان معاصر است، فراخوانی است به خود، به آزادکردن انسانیت در انسان.

اما کتاب سوپهٔ دیگری هم دارد، و آن روش هایدگر است در بررسی ملال. خواندن این کتاب و پیش‌رفتن با استدلال‌های هایدگر تجربهٔ فلسفه‌ورزی است فارغ از این‌که موضوع برای ما جذاب باشد یا نه؛ بررسی‌ای که هایدگر روی ملال انجام می‌دهد از این حیث خواندنی است که امکان تماشا و درک فلسفه‌ورزی فیلسوف را به ما می‌دهد و به‌این‌ترتیب فرصتی است برای تمرین فلسفه‌ورزی و تأمل. هایدگر هر بار، چه در بررسی حال‌مندی و چه در طرح پرسش‌های بنیادین مابعدالطبیعه، مسئله را هم در بطن سنت و فهم عرفی می‌کاود و کاستی‌های پژوهش‌های موجود را گوشزد می‌کند و هم خود، روشی در بررسی موضوع پیش می‌نهد. هر بار موضوع را زیر و بالا می‌کند، از جهات مختلف به آن نزدیک می‌شود، موانع و اشکالات را پیدا می‌کند و نهایتاً با کشف بنیادی استوار برای بررسی، قدمی پیش می‌رود. اما در این فرایند، هرکجا با ابهام یا مانعی روبه‌رو می‌شود راه رفته را باز می‌کاود تا اگر اشکال در روش است اصلاحش کند و اگر گشودن راه تازه‌ای لازم است بگشاید. روش هایدگر را با اغماض و به‌اجمال می‌توان به تعبیر خود او «پرسشگری مفهومی هوشیارانه» نام نهاد: «این پرسشگری باید نخست در عمل پرسشگری فضای پرسش‌آمیز خویش را شکل دهد و فقط در عمل پرسشگری قادر است این فضای پرسش‌آمیز را گشوده نگاه دارد».

پانوشتهای مترجم انگلیسی با عبارت «م.ا.» و پانوشتهای مترجم فارسی با «-م.» مشخص شده‌اند. عبارت‌های داخل قلاب عیناً از متن انگلیسی برگردانده شده‌اند و موارد معدودی که افزوده مترجم فارسی‌اند در پانوشته مشخص شده‌اند.

۱

وظیفه بیدارکردن یک حال مندی بنیادین و نشان حال مندی بنیادین پوشیده در دازاین معاصر ما

۱۶. رسیدن به فهمی ابتدایی از اهمیت و دلالت بیدارکردن
حال مندی‌ای بنیادین

الف) بیدارکردن: نه معلوم کردن چیزی در دسترس، بلکه خفته را رخصت
بیداری دادن

اینک وظیفه اصلی‌مان عبارت است از بیدارکردن حال مندی‌ای بنیادین در
فلسفه‌ورزی ما. عامدانه می‌گوییم: در فلسفه‌ورزی ما، نه در فلسفه‌ورزی‌ای
دل‌بخواهی و نه حتی در فلسفه فی‌نفسه، زیرا چنین چیزی در کار نیست.
مسئله بر سر بیدارکردن یک حال مندی بنیادین است که می‌باید فلسفه‌ورزی
ما را استمرار بخشد، نه فلان حال مندی بنیادین مشخص^۱. بر این اساس،
چندین حال مندی در میان است نه فقط حال مندی‌ای یگانه. کدام یک دغدغه
ماست؟ از کجا باید این حال مندی را بیرون کشید؟ در این باب که اینجا باید

1. ... *a* fundamental attunement ... not *the* fundamental attunement

کدام حال‌مندی بنیادین را بیدار کرد، انتخابی رویاروی ماست. اما علاوه بر این انتخاب، با این مسئله به‌مراتب دشوارتر نیز مواجه‌ایم: مسیر بیدارکردن این یا آن حال‌مندی بنیادین در فلسفه‌ورزی‌مان.

آیا حال‌مندی‌ها چیزی نیستند که از کمترین امکان ابداعش برخورداریم، چیزی که بر ما مستولی می‌شود و نمی‌توانیم صرفاً آن را فرابخوانیم؟ آیا آنها چونان چیزی که نمی‌توانیم به‌اجبار پدید آوریم، بلکه غفلتاً به درون آن می‌لغزیم، به دلخواه خویش شکل نمی‌گیرند؟ اگر چنین است، پس نمی‌توانیم و ممکن نیست این حال‌مندی را - اگر می‌خواهیم حال‌مندی باشد - اجباراً به‌طور مصنوعی یا دل‌بخواهی پدید آوریم. این حال‌مندی ضرورتاً از پیش آنجاست. ما فقط می‌توانیم آن را معلوم کنیم. اما چگونه باید حال‌مندی بنیادین فلسفه‌ورزی را معلوم کرد؟ آیا می‌توان حال‌مندی‌ای را چونان چیزی معلوم کرد که به‌طور عام در دسترس است، آیا می‌توان آن را چونان واقعیتی برخوردار از مقبولیتی کلی اثبات کرد؟ آیا به حال‌مندی به‌طور عام، چونان چیزی در دسترس توجه می‌کنیم، درست همان‌گونه که فی‌المثل متوجه می‌شویم برخی آدم‌ها موهای طلایی دارند و سایرین موهای مشکی؟ آیا حال‌مندی چیزی است که شخص صرفاً واجد آن یا فاقدش باشد؟ خواهند گفت که شاید حال‌مندی چیزی سوای رنگ مو و پوست آدم‌زاد باشد، اما می‌توان نسبت به انسان معلومش کرد. دربارهٔ این حال‌مندی‌ها چه چیز دیگری باید بدانیم؟ بدین‌قرار باید عهده‌دار تبعی شویم که حال‌مندی بنیادین مطلوب‌مان را در اختیارمان بگذارد. با فرض تحقق‌پذیری این تتبع، گیرم صرفاً درون حلقهٔ آنان که اینجا و اکنون حاضرند: آیا به‌واقع اطمینان داریم آنهایی که از ایشان می‌پرسیم، همواره در موقعیتی هستند که ما را از نحوهٔ آنجا بودن این حال‌مندی بنیادین دازایشان «در ایشان» آگاه‌کنند؟ شاید این حال‌مندی بنیادین مطلوب ما دقیقاً چیزی باشد که نتوان به این نحو از راه تحقیق معلومش کرد. شاید نه فقط برخورداری فرد از یک حال‌مندی، بلکه حال‌مندشدن وی بر وفق آن نیز وابسته به معلوم‌کردن این حال‌مندی باشد.

هم‌اینک نیز بر ما روشن است که هر به‌اصطلاح معلوم‌کردن عینی حال‌مندی‌ای بنیادین کاری است نامعلوم و درواقع ناممکن. بر این اساس، معنایی نیز ندارد که